

ارگان رسمی انجمن اسلامی دانشجویان
دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

کنش

علیه نابرابری ویژه نامه هشت مارس

توانمندسازی علیه نابرابری
سلطه بازتولید می شود مقاومت رشد می کند
تروما سکوت را دوست دارد
دین، زنان و کار خانگی
مسئله کار زنان
تبعیض پنهان



کنش



نشریه دانشجویی کنش

مدیر مسئول: محمدپارسا نصیری

سر دبیر: عرفان مدرس خیابانی

INTERNATIONAL WOMEN'S DAY



توانمندسازی علیه نابرابری

مراحل توانمندسازی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

مرحله اول: آگاهی رسانی

آگاهی رسانی قدم اول برای تغییر است، بخشی از مردمان در ایران بنابر تاثیر و هژمونی سنت مردسالار هنوز باور به برابری و اعطای حقوق برابر ندارند، حتی خود زنان نیز در این فضای اجتماعی و سیاسی آگاهی کافی ندارند، از این روی آگاهی رسانی باید در اجزای جامعه و روابط بین افراد شروع شود.

مرحله دوم: کار جمعی

قدم دوم در توانمندسازی زنان و دختران برای احقاق و حقوق‌شان کار جمعی و کنش جمعی‌ست، هیچ تغییری بدون سازماندهی و کنش جمعی در ابعاد مختلف امکان‌پذیر نیست تشکیل سازمان‌های مردم‌نهاد بنیادهای توسعه زنان کارگاه‌های آموزشی می‌تواند قدم‌های بسیار مهم در توانمندسازی باشد

هشت مارس روز جهانی زن هر ساله فرصتی ست برای بررسی و واکاوی بیشتر موضوعات زنان و ستم‌های مختلفی که آن‌ها درگیرش هستند؛ هدف این بازگویی‌ها نه مظلوم‌نمایی بلکه یافتن راهکار و کنش عملی برای رفع این ستم‌هاست.

شعار امسال روز جهانی زن "برای همه زنان و دختران: حقوق، برابری، توانمندسازی" ست. که به نظر شعار مناسبی برای آینده‌ی مبارزات زنان در سراسر جهان است.

هنوز بسیاری از زنان در جهان به خصوص ایران از حقوق برابر با مردان برخوردار نیستند حق پوشش اختیاری، حق طلاق، حق حضانت، حق حضور برابر در ورزشگاه برای دیدن مسابقه فوتبال و... همه حقوقی ست که امروزه زنان ایرانی از آن محرومند یا دارای محدودیت برای آن هستند.

نکته مهم شعار امسال روز جهانی زن، تاکید بر توانمندسازی ست، از دل این امر است که کنشگری و تلاش برای تغییر ساختارهای تبعیض آمیز به وجود می‌آید.



سلطه بازتولید می‌شود، مقاومت رشد می‌کند:

تاملی بر ۸ مارس و وضعیت زنان در ایران

عرفان مدرس خیابانی

تقویم اجتماعی، آکنده از مناسبت‌هایی است که غالباً در قالب تبریک‌های سطحی و کلیشه‌ای تقلیل می‌یابند. ۸ مارس، روز جهانی زن، از جمله این مناسبت‌هاست. با این حال، این روز نه صرفاً مجالی برای جشن و سرور، بلکه یادآور مبارزات مستمر و پیچیده زنان در راستای رهایی از ساختارهای سلطه پدرسالارانه است.

ریشه‌های تاریخی ۸ مارس به اعتصاب زنان کارگر صنایع پوشاک در سال ۱۹۰۸ در ایالات متحده آمریکا بازمی‌گردد. با این حال، مبارزات زنان، دارای پیشینه‌ای طولانی‌تر بوده و جنبش‌های حق رأی زنان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، بستری را برای تکوین این روز فراهم نمودند. پیشنهاد کلارا زتکین در آستانه انترناسیونال دوم، این روز را به سپهر عمومی کشاند. ۸ مارس، فرصتی است برای تامل در مسائل زنان، از زیست روزمره گرفته تا مسائل کلان‌تر نظیر جنگ و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی.

ایران نیز در زمره جوامعی قرار دارد که تحت سیطره ساختارهای

ساختارهای پدرسالارانه قرار گرفته‌اند. این سلطه، نه تنها در قوانین و سیاست‌ها، بلکه در فرهنگ و باورهای اجتماعی نیز رسوخ یافته است. نابرابری‌های جنسیتی، نه معلول طبیعت، بلکه برساخته‌های اجتماعی هستند. بر ساخت‌هایی که از نابرابر بودن ترازوی قدرت بین زنان و مردان سو استفاده میکند. ضرورت کنشگری و نهادمندی پس از جنبش "زن، زندگی، آزادی" بیش از پیش آشکار شد. زیست روزمره زنان تحت سلطه فزاینده ای قرار دارد، به طوری که حتی ابتدایی‌ترین حقوق نظیر پوشش اختیاری، مورد تعرض سیاستگذاری‌های رسمی قرار گرفته است. این زنجیره از زیست روزمره تا عرصه کار، کنش سیاسی و اجتماعی امتداد یافته است.

وضعیت زنان در ایران، به ویژه در حوزه اقتصاد، نگران کننده است. گزارش فصلی مرکز آمار ایران در بهار ۱۴۰۲، تبعیض جنسیتی سیستماتیک در بازار کار را آشکار می‌سازد. مشارکت اقتصادی مردان ۱۵ ساله و بیشتر، بالغ بر ۲۱ میلیون و ۹۳۰ هزار و ۲۳۲ نفر است، در حالی که این رقم برای زنان، تنها ۴ میلیون و ۵۳۹ هزار و ۵۰۳ نفر گزارش شده است.

بیشتر از بقیه به چشم می‌آید.

زیست زنان اگرچه دائماً با سرکوب و سلطه تحدید اما این فشار در شهرهای کوچکتر و با جوامع سنتی تر بیشتر از بقیه اتفاق می‌افتد. و لزوم مقاومت، کنش و

گفتگو از منظر تقاطع (intersectionality) را دوجندان می‌کند

در اولین مرحله از این کنش میتوان با پرسش و جستجوی چرایی این ساختار نابرابر به سمت آن رفت و با منافی که برای سرکوب فراهم میکند مقابله کرد و در ادامه به علل وجود موانعی اندیشید که در مقابله با بدیهی ترین حقوق حیات انسانی قرار گرفته اند. موانعی نظیر فضاهای گفتمانی محدود، برخوردهای امنیتی و نبود نهادمندی. فراهم کردن لحظه‌ی انقطاع برای این ساختار به ظاهر ازلی، مهم ترین لحظه تاریخی برای ماست.

آمار بیکاری، فاجعه‌ای بزرگ‌تر را رقم می‌زند. در حالی که شمار مردان بیکار ۱۵ ساله و بیشتر، ۶۷۳ هزار و ۷۱ نفر است، این رقم برای زنان به ۷ میلیون و ۸۰ هزار و ۸۵ نفر می‌رسد! نسبت اشتغال نیز، گویای همین تبعیض آشکار است. ۶۸.۳ درصد از مردان ۱۵ ساله و بیشتر، شاغل هستند، اما این رقم برای زنان، تنها ۱۴.۱ درصد است.

این آمارها، نمایانگر تبعیض سیستماتیک علیه زنان در بازار کار است. اتکای آمارهای رسمی به فهرست‌های سازمان تأمین اجتماعی، که خود بر اساس اظهارات کارفرمایان تنظیم می‌شود، می‌تواند آمار واقعی بیکاری، به ویژه در میان زنان، را پنهان سازد. محدودیت‌های اعمال‌شده در خصوص پوشش زنان و فعالیت‌های اجتماعی، و عوامل متعددی نظیر سنت‌های محلی و خانوادگی، و خوانش‌های جانبدارانه از نقش زنان در عرصه کار، در بازتولید این وضعیت دخیل هستند.

این نوع از بازتولید، در تمام طبقات اجتماعی و در قالب‌های متنوع، خود را نشان می‌دهد و در فضاهای اجتماعی تکثیر می‌یابد. در این میان، تاریخمندی و برساختی بودن این ترازوی قدرت، به ویژه در زندگی روزمره، مورد غفلت واقع شده و امکان خروج از چرخه‌های بازتولید سلطه و سرکوب علیه زنان که حتی در ساده ترین معاشرت‌ها و ارتباطات نیز رسوخ کرده‌اند، مغفول می‌ماند.

وقتی از زنان و حقوق سرکوب شده‌شان صحبت میکنیم از یاد نبرده‌ایم که افراد متعلق به اقلیت‌های جنسی و جنسیتی نیز از تحت همین نابرابری حاصل از سلطه مرد بر زن قرار گرفته اند و این فشار برای افراد کوپیر و زنان ترنس کمتر از بقیه نیست. این افراد در کنار تلاش روزمره برای بقا، به طور مضاعفی به حاشیه رانده شدگی حاصل از برساخت‌های سیس-نورماتیو cis-normative را تجربه میکنند و این خود منجر به حس بیگانگی بیشتر نسبت خود واقعیشان شده و صرفاً به خاطر قرار نگرفتن در دو گانه زن و مرد سیس، حق حضور در اجتماع از آنان گرفته میشود.

نکته ای را نباید از یاد ببریم، وقتی از سرکوب و سلطه اعمال شده بر زنان صحبت میکنیم باید جغرافیای گفتمان خود را نیز در نظر داشته باشیم. تفاوت مرکز و سایر شهرها در این گفتمان‌ها





تروما سکوت را دوست دارد

پریا اسماعیلی

با هر روایتی که کمابیش در فضای مجازی با آن مواجه می‌شویم به پیچیدگی آزار در معنای کلی و روایت‌گری بیشتر پی می‌بریم. جامعه هر بار که آگاه‌تر می‌شود و در مواجهه با انسان‌هایی که این رفتارها (آزارگری) را انجام می‌دهند، قرار می‌گیرد این سؤال برایش پیش می‌آید که حد آزار کجاست؟ و حد و توان من (یا در معنای کلی‌تر ما) در مقابل آزارگران (به منظور ایستادگی مقابل آزارگر) تا کجاست؟

پیش از همه چیز اگر قبل از خودآگاهی‌ها و خواندن راجع به مسئله‌ی زنان و آزارگری اگر مصداق آزار را نمی‌دانستیم و یا رفتارهای مناسبی به واسطه‌ی شرایط پیش آمده در مقابل آن آزار نداشتیم حالا بعد از گذشت این مدت از جنبش می‌تو و خواندن راجع به این مسئله همچنان این پرسش از خود برایم اینجاست که چرا نمی‌توانم حتی کمی بهتر از قبل عمل کنم؟

تعمیم دادن این افکار و احساس حال آنکه آمار و یا پژوهشی از زنان قربانیان آزار صورت نگرفته کار حرفه‌ای نیست؛ اما در مکالمات روزمره با دوست، هم‌کلاسی، هم‌کار و امثالهم به این نکته می‌رسم که این احساس و افکار در بسیاری از موارد در

بین ما مشترک است حال آن که سؤال و پرسش و گره گاه اصلی همین‌جاست که چگونه می‌توانیم با قدرت بیشتری سکوت نکنیم؟

جودیت هرمن، در کتاب «تروما و بازیابی» درباره‌ی تروما مباحثی را مطرح می‌کند. او تروما را موقعیتی تعریف می‌کند که فرد را در شرایطی از درمانگی و آسیب پذیری قرار می‌دهد و همچنین توانایی فرد را برای مقابله با موقعیت و یافتن معنا مختل می‌کند، می‌توان با این تعریف، آزار جنسی و روانی را هم ذیل شاخه‌ی تروما معنا کرد.

هرمن در این کتاب، بازیابی تروما را در سه مرحله تعریف می‌کند: (۱) ایجاد امنیت (۲) بازسازی خاطرات (۳) بازگشت به زندگی عادی.

در این یادداشت به مورد ۲ و ۳ که نیاز به طول و تفصیل درازی ست نمی‌پردازم و آن چیزی که برایم اهمیت دارد، ایجاد امنیت بعد از تروما و علی‌الخصوص در فضای روایت‌گری ست.

ایجاد امنیت که هرمن مطرح می‌کند در فضای جامعه‌ی تا بن دندان سنتی، مذهبی و مردسالانه‌ی ایران چقدر

ممکن است؟ و امکان‌های ما در این فضا برای روایت‌گری چیست؟

یکی از مباحثی که هرمن در اینجا مطرح می‌کند «فرهنگ انکار» است. هرمن توضیح می‌دهد که جوامع اغلب تمایل به انکار، سرکوب یا نادیده گرفتن تجربه‌های قربانیان دارند، به‌ویژه در مواردی که این تجربه‌ها، ساختارهای قدرت یا باورهای بنیادین اجتماعی و در جامعه‌ای مثل ما، بنیان‌های دینی را به چالش می‌کشند. او این موضوع را در زمینه‌های مختلفی مانند خشونت خانگی، سوءاستفاده جنسی و جنگ تحلیل می‌کند.

فرهنگ انکار با توجه به گفتمان‌های مسلط بر فرهنگ جامعه‌ای ما در پس از این روایات همواره دست بالا را می‌گیرد. این فرهنگ سعی می‌کند که با سرزنش قربانی، ساختارهای قدرت و مردسالاری و همچنین با سرکوب نهادی همواره خود را باز تولید کند.

موضوع این یادداشت اما نهادینه شدن این فرهنگ بر ساختارهای روانی افراد پس از تروماست که حتی در ساحت فردی نیز همواره دست بالا را می‌گیرد یعنی قربانی نیز این فرهنگ را با توجه به مشخصه‌هایی که گفته شد در درون خود بازتولید می‌کند.

یعنی هر چه که بیشتر مطالعه کردم و با روایات بیشتری مواجه شدم و هنگامی که با رفتاری مواجهه شدم که امنیت جسمی و روانی مرا مختل می‌کرد باز از خود پرسیدم که آیا این رفتار آزار بود؟ اگر بود پس چرا نتوانسته‌ام کاری کنم؟ حال با عذاب وجدان بعد از آگاهی از آزار دست و پنجه نرم می‌کنم که چرا «من» نمی‌توانم؟ یا در متدوال‌ترین حالت ممکن خود را قانع می‌کنم که آن رفتار آزار نبوده و من دچار خطای شناختی شدم. (فرهنگ انکار)

هرمن در همین کتاب معتقد است که توانایی بازمانده برای بازگو کردن روایت خود و شنیده شدن آن توسط دیگران، نقش حیاتی در روند بازبازی دارد. او توضیح می‌دهد که سکوت اجباری و نادیده گرفته شدن، بخشی از تروما را تشدید می‌کند.

حال آنکه بازگو کردن و توانمندی بازگو کردن روایت برای قربانی

قربانی در فرهنگ ما نیازمند اراده و قدرت بیشتری برای تسلط بر ساختار روانی-اجتماعی موجود دارد. برهم زدن موانع اساسی چه در ساختار روانی و چه اجتماعی بسیار درهم‌تنیده و وابسته به یکدیگر عمل می‌کنند که هر کدام مولد دلایل و توجیهات بسیاری می‌شوند و این موضوع به علاوه‌ی فقدان بنیان‌ها و نهادهای حامی چه در سطوحی قانونی و چه در سطوح دیگر مستقل امکان‌های زدودن این موانع را کم و کمتر می‌کند.

بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که همانطور که هرمن می‌گوید ایجاد فضای «امن» و «امنیت» در بازبازی تروما نقش کلیدی ایفا می‌کند و از این منظر با ضعف‌های بسیاری روبرو هستیم.

تروما، دوستدار سکوت است نه از جنبه‌ای که راوی این سکوت را ادامه می‌دهد، از این جنبه که تروما در سازوکار روانی فرد را به سکوت وا می‌دارد و جامعه نیز این سکوت را ارج می‌نهد در همین راستا، قربانی همواره درگیر و دار این است که سکوت را چگونه بشکند این سکوت دلایل متعددی دارد از جمله سکوت و سرکوب اجتماعی، شرم و احساس گناه قربانی، تروما و خاطرات پراکنده، انکار اجتماعی و فقدان سیستم عادلانه‌ی قضایی، بازترومایی در فرآیند روایت‌گری و خطرات روایت‌گری در فضای عمومی و خشونت مجازی.

حال آنکه اگر قربانیان از سکوت خود فائق بیایند و شروع به مطرح کردن روایات خود کنند و دستکم در ده سال اخیر و روایات مطروحه که شاهدش هستیم آن‌ها، به شکل عیانی، پس از مطرح روایت خود مورد هجمه‌ی نوعی از خشونت قرار گرفته‌اند که بسیار خصمانه و در برخی موارد زننده و تیز به قربانی حمله می‌کرد. از پروژه دانستن راویان تا وجود بیماری‌های روانی و تا آنجا که با تمثیل‌های مانند (خودش خواسته، خودش به استقبال آزار رفته و...) روبرو می‌شدند که این واکنش به سکوت افراد و قربانیان دیگر کمک می‌کرد اما در کل نمی‌توان، تاثیر

جنبش‌های از جمله می‌تواند را کم‌شمرده که در شکست این سکوت بسیار موثر بوده است.

شیوا نظرآهاری در مصاحبه‌ای عنوان می‌کند که آمار جهانی در بیش از ۸۰ کشوری که جنبش می‌تواند تجربه کردند درصد روایات دروغین، طبق ادعای پلیس زیر ۸ درصد بوده است.

آمار از ایران موجود نیست ولی با توجه به آمار جهانی، می‌توان این تخمین را زد که در ایران نیز شاهد این هستیم که بخش زیادی از روایات مطروحه، نیز صحیح است.

حال آنکه بستر امن برای بازگویی روایت حتی نیازمند بررسی چنین آماری ندارد اما برای بررسی دقیق‌تر به این موضوع اشاره کردم که در انتها این را بگویم که فرد تروما زده و ترومایی که ناشی از آزار بر او رفته است آنقدر به‌لحاظ روانشناختی فرد را دچار چالش می‌کند که امکان بیان روایات جعلی نیز کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود. بنابراین به علت آمارهای موجود و هم به علت تروما زدگی فرد آزار دیده امکان‌هایی برای روایات جعلی کم و کمتر است و حال باز به موضوع قبل برمی‌گردیم آن هم «امنیت» است.

بسیاری با روایاتی برخوردیم که پس از چند سال راوی، تصمیم به روایت می‌گیرد و بسیار بازخوردهای این چنینی دریافت می‌کند که (بعد از اینهمه سال یادش افتاده، چرا الان؟ و...) افرادی که چنین بازخوردی را می‌دهند هیچ گونه شناختی نسبت به ساختار روانی یک فرد تروما زده ندارند. فرد تروما زده به‌علت‌های مختلف روانشناختی (همانطور که در سطوح بالا اشاره شد) توانایی بازگویی روایت ندارد و برخی از آزارگران نیز، با شناخت این گونه تله‌های روانشناختی و اجتماعی قربانی را اسیر می‌کنند تا بتوانند مانع از بازگویی شوند.

مقصود از این یادداشت این بود که تروما از سکوت تغذیه می‌کند و این تغذیه گاهی در بسیاری از سطوح به‌طور پیش‌فرض برای تروما مهیا می‌شود.

ذهنیت یک فرد در این جامعه با پیش‌فرض‌های فراوانی عجین شده است و رهایی از بند چنین پیش‌فرض‌هایی علی‌الخصوص پس از بحران و تروما کنشی بسیار طاقت‌فرسا است.

تمرکز من از سه مرحله‌ی بازپایی در آرای هرمن، در وهله‌ی اول ایجاد امنیت است. ما زنان، همچنان امنیت کمی را تجربه می‌کنیم. امنیت رکن اول و مهم در شکستن سکوت و مانع‌های پیش‌روست.

این روزها بیشترین دغدغه‌ی من همین است، روزنه‌های رهایی بخش امن برای روزی که از لابه‌لای این تله‌ها ببینیم.

برای روزی که جوانه بزنییم به روی زخم‌های بر تن‌مان.





دین و زنان کارگر خانگی؛ وقتی نمی‌توان از این

جهان گریخت...

الهام ذاکری

براساس گزارش سازمان ملل متحد، جهانی‌سازی اقتصاد آثار منفی بسیاری بر زندگی زنان در سراسر جهان داشته است؛ زنانه شدن فقر تنها یکی از این آثار است. یک و نیم میلیارد نفر در جهان با کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند که اکثریت آن‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. جهانی‌سازی اقتصاد و آزادسازی‌های اقتصادی به معنای عقب‌نشینی دولت از خدمات اجتماعی است. با عقب‌نشینی دولت از تأمین اجتماعی، و کاهش آموزش و بهداشت عمومی رایگان و کاهش تسهیلات مراقبتی برای سالمندان، کودکان و افراد دارای معلولیت، این زنان هستند که به شکل سنتی باید بار این عقب‌نشینی را به دوش بکشند. شاید به همین دلیل است که در بیشتر نقاط جهان، افول دولت‌های رفاهی و غلبه گفتمان راست اقتصادی، با ستایش از نظام خانواده و تقسیم کار جنسیتی موجود در آن همراه بوده است.

کار خانگی و مراقبتی به شکل سنتی، وظیفه زنان به شمار می‌آید و حالا نیز این زنان هستند که بیش از پیش باید با کار

رایگان خود در خانه‌ها، جور آزادسازی اقتصادی و جهانی شدن را بر دوش کشند و وظیفه بازتولید نیروی کار را به عهده بگیرند و این یعنی که زنان باید زمان بیشتری را در خانه صرف کنند و کمتر می‌توانند به مشاغل پردرآمدی بپردازند که نیازمند صرف وقت زیادی هستند؛ آن‌ها مجبورند به سراغ مشاغل کم‌درآمد، موقت و پاره‌وقت بروند. زنان چگونه این وضعیت را تاب می‌آورند و تحت چنین شرایطی چگونه زندگی می‌کنند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش به سراغ گروهی از زنان کارگر خانگی شهر تهران رفتم و از روش سرگذشت‌پژوهی و مصاحبه‌های عمیق استفاده کردم. زنانی که همزمان هم وظیفه تأمین معاش خانواده را به عهده دارند و هم باید به کارهای خانگی بپردازند و از همسر، فرزندان یا پدر و مادر خود مراقبت کنند. یکی از یافته‌های مهم تحقیق من درباره زنان کارگر خانگی، این است که دین و مناسک دینی، یکی از ابزارهای مهم آن‌ها برای بقا تحت مجموعه مداخلی از ستم‌هاست. اگرچه سنت تاریخ‌نویسی فرودستان و روایت تاریخ از پایین، چند سالی است که در فضای پژوهشی ایران رواج یافته، اما

به ندرت شاهد ارزیابی چگونگی دینداری فرودستان و رابطه دین عامه و اقتصاد از درون این سنت و بویژه از جانب تاریخ‌نگاران مارکسیست هستیم. در این مقاله که متکی بر بخشی از یافته‌های پژوهش من برای اخذ مدرک کارشناسی ارشد در رشته جامعه‌شناسی است، تلاش می‌کنم تا بیشتر به نقش دین در زندگی زنان کارگر خانگی و چگونگی دینداری آن‌ها بپردازم.

زنان کارگر خانگی چه کسانی هستند؟

زنان کارگر خانگی کسانی هستند که برای انجام کارهای خانگی، نظیر نظافت، آشپزی، نگهداری و پرستاری از سالمندان و کودکان یا افراد دارای معلولیت، به خانه دیگران می‌روند و در قبال کاری که انجام می‌دهند مزد دریافت می‌کنند. اکثریت کارگران خانگی را زنان تشکیل می‌دهند، چرا که اساساً کاری که آن‌ها انجام می‌دهند، به شکل سنتی، کارهای زنانه به شمار می‌رود و زنان نیز عموماً این وظایف را به شکل رایگان در خانه‌های خود به انجام می‌رسانند و در نتیجه برای انجام آن به عنوان منبع درآمد، نیاز به آموزش خاصی ندارند. کار خانگی در ایران تحت شمول قانون کار قرار ندارد و اساساً به عنوان شغل به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ امری که بهره‌کشی و استثمار کارگران در این حوزه را به شدت افزایش می‌دهد. بدون وجود قاعده‌گذاری‌هایی که مانع بهره‌کشی اقویا از ضعف‌ها شود، زنان به عنوان یکی از اقشار آسیب‌پذیر جامعه، به شدت در معرض سلطه و بهره‌کشی قرار می‌گیرند. زنان کارگر خانگی از حداقل حقوق قانونی برخوردار نیستند، شغل دائمی، بیمه و بازنشستگی ندارند و به شکل کلی از عرصه نظارت دولت و جامعه مدنی بیرون افتاده‌اند. از آنجا که محل کار این زنان به شکل مداوم تغییر می‌کند و آن‌ها در تنهایی و انزوای خانه‌ها کار می‌کنند، به ندرت امکانی برای تشکیل‌یابی و مطالبه جمعی پیدا می‌کنند. آن‌ها به ندرت با همکارانشان مواجه می‌شوند و نمی‌توانند درباره سرنوشت جمعی خود با یکدیگر به گفتگو بنشینند. به همین دلایل، شاید بتوان میدان کار خانگی زنان را به عنوان تیپ ایده‌آلی از عرصه‌ای معرفی کرد که به‌طور کامل تحت سیطره بازار آزاد قرار دارد. به علاوه، کار کردن در فضای خصوصی خانه‌ها، آن‌هم در جوامعی که

حوزه عمومی و حوزه خصوصی به شدت در آن‌ها تفکیک شده است، بیش از پیش زنان کارگر خانگی و مشکلاتشان را نامرئی می‌کند و امکان اعمال ستم، بهره‌کشی و حتی آزار جنسی این زنان را افزایش می‌دهد. وضعیت این زنان، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه سرمایه‌داری مردسالار، با بهره گرفتن از سنت‌های مردسالار از پیش موجود، کارگران ارزان مورد نیاز خود را تولید می‌کند.

زنانی که من با آن‌ها گفتگو کردم، عمدتاً زنان مهاجری هستند که از شهرها و روستاهای دیگر به تهران مهاجرت کرده‌اند. خانواده پدر و مادری همه آن‌ها، خانواده‌هایی با سرمایه فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی اندک هستند. بیشتر زنان متأهلی که در تحقیق من مشارکت کردند، قربانی کودک‌همسری‌اند، ازدواج موفقی ندارند و همگی تحت خشونت فیزیکی و کلامی از جانب همسر خود قرار دارند. علیرغم اینکه آن‌ها خودشان وظیفه تأمین معاش خانواده را به عهده دارند، همچنان از همسر خود کتک می‌خورند و در خانه تحت خشونت بسیاری هستند و به دلیل قوانین نابرابر ازدواج، نمی‌توانند به سادگی از همسران خود جدا شوند. در اکثر موارد، علاقه این زنان به فرزندانشان، تبدیل به اهرم فشار همسران می‌شود تا آن‌ها را در فضای پرخشونت زندگی خانوادگی نگه دارند و به بهره‌کشی مالی و جنسی از آن‌ها ادامه دهند. از آنجا که این زنان هم کار می‌کنند و هم باید از فرزندان خود مراقبت کنند، از اوقات فراغت اندکی برخوردارند. نه تنها شغل این زنان موقتی است و امکان تشکیل شبکه‌های اجتماعی را از آن‌ها سلب می‌کند، بلکه وضعیت سکونت آن‌ها نیز به میانجی اجاره نشینی، موقتی است و مانع از شکل‌گیری روابط بلندمدت نزدیک با همسایه‌ها و افراد محله می‌شود.

بسیاری از این زنان در محیط خانواده پدر و مادری خود نیز تحت سرکوب شدیدی زندگی کرده‌اند. آن‌ها، در خانواده‌ای که دچار فقدان انواع سرمایه‌هاست، به سرمایه نمادین خانواده و بویژه مردان تبدیل می‌شوند. آن‌ها

مجبور می‌شدند تا حتی در خانه و در برابر پدر و برادر خود نیز موهایشان را بپوشانند. اغلب آن‌ها پیش از ازدواج اجازه نداشتند که به تنهایی از خانه خارج شوند و هیچ آموزشی در خانواده، درباره پرستاری، ازدواج و بارداری ندیده‌اند. خانواده‌های آن‌ها در فقر بسیار شدیدی زندگی می‌کنند و اهمیت اندکی هم به ادامه تحصیل فرزندان می‌دهند. این خانواده‌ها با ازدواج زودهنگام فرزندان دختر، بار مالی و بار حراست از بکارت فرزندان دختر و حفاظت آبروی خانواده را از دوش خود برمی‌دارند. به همین دلیل، اکثر زنانی که من با آن‌ها گفتگو کردم، رابطه خوبی با خانواده خود ندارند و نمی‌توانند روی کمک آن‌ها حساب کنند. انزوا، عدم برخورداری از اوقات فراغت و زندگی تحت خشونت خانگی، از ویژگی‌های مهم زندگی این زنان به شمار می‌رود. آن‌ها ابزارهای اندکی برای تاب‌آوری تحت چنین وضعیتی در اختیار دارند. دین یکی از مهمترین این ابزارهاست که بعضاً دارای کارکردهای متناقضی در زندگی این زنان است.

دین زنان کارگر خانگی؛ آه و افیون و مفر

۱. آه

کار زنان کارگر خانگی، هم در انزوا انجام می‌شود، هم نامرئی است و تحت شمول قانون کار قرار ندارد و هم موقتی است. مجموعه این عوامل، امکان کنش اعتراضی برای شاغلان در این حوزه را به حداقل می‌رساند. این زنان نه تنها امکانات اندکی برای تشکل‌یابی، اعتراض و کنشگری جمعی دارند، بلکه در موارد بسیاری حتی امکان مراودات دوستانه و درد دل کردن با همکاران خود را ندارند، چرا که اساساً رویارویی بلندمدتی با همکاران خود ندارند. اجاره‌نشینی و اجبار سالانه برای جابه‌جایی خانه و محل زندگی، پیوندهای همسایگی آن‌ها را هم تضعیف می‌کند. از طرف دیگر زندگی خانوادگی آن‌ها و روابط آن‌ها با همسر و پدر و مادرشان نیز به گونه‌ای نیست که امکانی برای درد دل برایشان فراهم شود. از آنجا که اوقات فراغت و سرمایه اقتصادی اندکی دارند، عملاً امکان مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و ایجاد پیوندهای دوستی هم ندارند. آن‌ها درد دل‌ها و اعتراض خود را نزد

نزد خدا و امامزاده‌ها می‌برند. ممکن است حتی نسبت به بی‌تفاوتی خدا به دعاهايشان معترض باشند و این اعتراض را با ترک مناسکی نظیر نماز و روزه نشان می‌دهند، اما همچنان مؤمن باقی می‌مانند. دین در موارد بسیاری، تنها امکان آن‌ها برای اعتراض کردن است. دعا و بردن گلایه‌ها و شکایات خود نزد خداوند و امامزاده‌ها، نه تنها روحشان را سبک می‌کند که کورسویی از امید به تغییر در دل آن‌ها ایجاد می‌کند.

۲. افیون

زنان کارگر خانگی به شکل مداوم و روزمره تبعیض را تجربه می‌کنند. آن‌ها به خانه خانواده‌هایی با سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی بالاتر می‌روند و در آنجا مشغول به کار می‌شوند. در شرایطی که این زنان، آموزش ندیده‌اند و امکانی برای آگاهی یافتن نسبت به تقدیر مشترک خویش ندارند، تقدیر الهی و خواست خداوند یکی از راه‌های در دسترسشان برای توجیه نابرابری‌هاست. آن‌ها اگرچه به شدت از وضعیت خود ناراضی هستند، اما به ندرت می‌توانند وضعیت ناعادلانه حاکم بر زندگیشان را به ساختارهای اجتماعی بزرگ‌تر پیوند بزنند و در نتیجه اندیشه تغییر اجتماعی کلان را در سر بپرورانند. به نظر می‌رسد که با افزایش سواد و افزایش معاشرت‌های اجتماعی عمیق با افرادی که از سرمایه‌های فرهنگی بالاتری برخوردارند، توان اندیشه انتقادی نیز در میان این زنان افزایش پیدا می‌کند. اما همان‌طور که پیش از این هم گفته شد، انزوا، حاکم بر کار و زندگی این زنان مانع از ایجاد پیوندهای اجتماعی درازمدت و عمیق می‌شود. آن‌ها به کرات در اشاره به رنج‌های زندگیشان به خواست خداوند و تقدیر الهی ارجاع می‌دهند و اینگونه رنج‌هایشان را معنادار می‌کنند. از طرف دیگر ارنیه خانوادگی از نظر آن‌ها امری طبیعی است که ثروتمندان برای فرزندان خود باقی می‌گذارند، اما خودشان از آن محروم هستند. بیشتر زنان مشارکت‌کننده در تحقیق من، ارث را مهمترین عامل

ثروتمند شدن افراد به شمار می‌آورند، اما آن را زیر سؤال نمی‌برند.

۳. مفر

همان‌طور که پیشتر هم گفته شد، زنان مشارکت‌کننده در این تحقیق تحت تبعیض جنسیتی و اقتصادی شدیدی زندگی می‌کنند. آن‌ها از نوجوانی چنان تحت سرکوب زندگی می‌کنند که عملاً بسیاری از مهارت‌های اجتماعی را فرا نمی‌گیرند. این سرکوب‌ها حتی در نحوه نشستن آن‌ها و تلاششان برای جمع کردن بیش از حد بدنشان نیز نمایان است. آن‌ها تلاش می‌کنند تا به کمترین حد ممکن دیده شوند و از قضا کارگری خانگی نیز شغلی است که به خوبی با این تمایلات برای کمتر دیده شدن، جفت‌وجور می‌شود و آن را تقویت می‌کند. رفت‌وآمد به اماکن و جلسات مذهبی از معدود امکانات این زنان برای خروج بدون دردسر از خانه است. خانواده‌ها سختگیری کمتری برای چنین رفت‌وآمدهایی اعمال می‌کنند و خود این زنان نیز، بنابه‌عادت، در چنین محیط‌هایی احساس راحتی و آرامش بیشتری دارند. به همین دلیل، جلسات زنانه مذهبی یا زیارت اماکن مقدس، تبدیل به معدود امکانات این زنان برای فرار از زندگی پرآشوب روزمره می‌شود؛ فرار هم از مکان و جغرافیای پر از آشوب و سلطه خانه ها، چه خانه پدری، چه خانه همسر و چه خانه کارفرما و هم فرار روحی از زندگی روزمره و رنج‌هایش. آن‌ها در این جلسات و مناسک مذهبی زنانه، دوستانی پیدا می‌کنند و بعضی مناسک مذهبی برایشان دارای کارکردهای چندگانه می‌شود؛ آن‌ها با شرکت در این مناسک هم خود را تسکین می‌دهند و هم دوست پیدا می‌کنند و هم تفریح می‌کنند. در بعضی موارد حتی مناسکی نظیر شرکت در پیاده‌روی اربعین، تبدیل به تنها امکان آن‌ها برای تجربه سوژگی بدون نظارت مردان می‌شود.

دین این زنان، دینی محلی است. شخصیت‌های برجسته و رسمی مذهبی حضور پررنگی در دینداری این زنان ندارند و شخصیت‌های مذهبی مورد قبول آن‌ها افرادی از میان اقوام و خویشان یا هم محله‌ای‌ها هستند. بعضی از آن‌ها از بسیاری از دستورات دین رسمی، نظیر ممنوعیت سقط جنین اطلاعی ندارند. در غیاب دولت

و جامعه مدنی، دین محلی و عامیانه، تبدیل به یکی از معدود ابزارهای این زنان برای بقا تحت مجموعه مداخلی از تبعیض‌ها می‌شود.

مادری به مثابه ارزش استفاده و فرزندان آزادتر زنان کارگر خانگی را نباید قربانی منفعل تبعیض‌ها دانست. آن‌ها نه قربانی هستند و نه قهرمانان تغییر و اسطوره‌های مقاومت، بلکه دقیقاً در جایی در میانه این دو قرار دارند. آن‌ها نمی‌خواهند که فرزندانشان و بویژه فرزندان دختر، همان تبعیض‌ها و ستم‌هایی را تحمل کنند که خودشان تحمل کرده‌اند. در برابر فرزندانشان گشودگی بیشتری دارند و آزادی بیشتری برای آن‌ها قائل می‌شوند. اگرچه خودشان پایبند به رعایت حجاب هستند، اما آن را به عنوان امری عرفی و نه مذهبی و اعتقادی رعایت می‌کنند. برخی از مشارکت‌کنندگان در تحقیق من، پایبندی به حجاب را صرفاً از سر عادت می‌دانند. آن‌ها از کودکی مجبور شده‌اند تا حتی در خانه هم روسری سر کنند، به همین دلیل، حالا در بزرگسالی نمی‌توانند به سادگی این شکل از پوشش را کنار بگذارند، مخصوصاً که در آداب و سنت خانوادگی آن‌ها حجاب و آبرو با یکدیگر پیوند خورده‌اند. بعضی از آن‌ها می‌گویند که دوست دارند در جایی که هیچ فرد آشنایی نباشد، بدون حجاب سر رفت‌وآمد کنند. این گزاره، به خوبی نقش سنت‌های مردسالار خانوادگی و محلی و هراس از آبروی پیوندخورده با آن را نشان می‌دهد. حتی زنانی که از نظر مذهبی رعایت حجاب را امری الزامی می‌دانند، با برخورد قهری و اجباری دولت در این زمینه مخالف‌اند و خودشان نیز با فرزندانشان سه‌لگیرانه‌تر برخورد می‌کنند.



مسئله کار زنان گفتگو با آزاده شعبانی پژوهشگر حوزه زنان



تقاطع‌گرایی (اینترسکشنالیتی) نیز در این زمینه نقش مهمی ایفا می‌کند. تقاطع‌گرایی به این معناست که ستم‌های مختلف مانند ستم جنسیتی، طبقاتی، نژادی و غیره در هم تنیده‌اند و باید به طور همزمان مورد توجه قرار گیرند. اما در عمل، بسیاری از جنبش‌های فمینیستی به این تقاطع‌ها توجه کافی نمی‌کنند و مسائل زنان کارگر و فرودستان را نادیده می‌گیرند. این امر باعث می‌شود که صدای این زنان در گفتمان عمومی کمتر شنیده شود.

۲. شرایط فرهنگی و حقوقی قانون کار در ایران در خصوص زنان چگونه است؟

در قوانین رسمی ایران، تبعیض جنسیتی در محیط کار ممنوع است و برابری دستمزد برای کار یکسان تأیید شده است. با این حال، در عمل، زنان با موانع ساختاری و فرهنگی بسیاری روبرو هستند. برای مثال، زنان اغلب دستمزد کمتری نسبت به مردان دریافت می‌کنند و دسترسی آنان به موقعیت‌های شغلی بالاتر و مدیریتی محدود است. علاوه بر این، برخی مشاغل به طور رسمی یا غیررسمی برای زنان ممنوع یا دشوار تلقی می‌شوند، که

۱. وقتی صحبت از هشت مارس می‌شود کمتر به مسئله کارگران و فرودستان پرداخته می‌شود و این امر به حاشیه می‌رود، علت آن را چه می‌دانید؟

این پدیده را می‌توان در چارچوب سلطه گفتمان لیبرال و بورژوازی تحلیل کرد. در بسیاری از جوامع، گفتمان غالب حول هشت مارس توسط جنبش‌های فمینیستی لیبرال شکل گرفته است که بیشتر بر مسائلی مانند برابری جنسیتی در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی تمرکز می‌کنند، اما از مسائل طبقاتی و شرایط خاص کارگران و فرودستان غافل می‌مانند. این نوع فمینیسم بیشتر به دنبال بهبود وضعیت زنان در طبقات متوسط و بالاست و کمتر به مشکلات زنان کارگر، کشاورز یا حاشیه‌نشین می‌پردازد. علاوه بر این، در دهه‌های اخیر مبارزات طبقاتی و جنبش‌های کارگری در بسیاری از نقاط جهان تضعیف شده‌اند. این امر باعث شده است که مسائل مربوط به کارگران و فرودستان در گفتمان عمومی، از جمله در بحث‌های مربوط به هشت مارس، کمتر مورد توجه قرار گیرد. جنبش‌های اجتماعی بیشتر به سمت مسائل هویتی و فرهنگی گرایش پیدا کرده‌اند و مسائل اقتصادی و طبقاتی به حاشیه رانده شده‌اند. نادیده گرفتن تقاطع

این امر ناشی از نگرش‌های سنتی و فرهنگی است که زنان را در نقش‌های خاصی محصور می‌کند. در مورد حمایت از مادران شاغل، قوانین کار ایران مرخصی زایمان و برخی حمایت‌ها را در نظر گرفته است، اما این حمایت‌ها اغلب ناکافی و محدود هستند. مرخصی زایمان در ایران معمولاً کوتاه است و امکاناتی مانند مهدکودک‌های مناسب در محیط‌های کاری به ندرت وجود دارد. این شرایط باعث می‌شود بسیاری از زنان شاغل، به ویژه در طبقات فرودست، مجبور به ترک شغل خود شوند یا با فشار مضاعف بین کار و مسئولیت‌های خانوادگی مواجه گردند. این نابرابری‌ها نشان می‌دهد که قوانین موجود به تنهایی قادر به ایجاد عدالت جنسیتی در محیط کار نیستند و نیاز به تغییرات ساختاری عمیق‌تری وجود دارد. مسئله کارخانگی نیز یکی از چالش‌های اساسی است که زنان در ایران و بسیاری از جوامع دیگر با آن روبرو هستند. کارخانگی، که شامل مراقبت از کودکان، نگهداری از خانه و دیگر مسئولیت‌های خانوادگی می‌شود، اغلب نادیده گرفته می‌شود و به عنوان کار واقعی شناخته نمی‌شود. این در حالی است که کارخانگی سنگ‌بنای اقتصاد هر جامعه است و بدون آن، سیستم اقتصادی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. در ایران، این مسئولیت‌ها به طور نامتناسبی بر دوش زنان قرار دارد و به ندرت از سوی دولت یا جامعه به رسمیت شناخته می‌شود. این نادیده گرفتن نه تنها به استثمار زنان دامن می‌زند، بلکه مانع از مشارکت کامل آنان در عرصه‌های عمومی و اقتصادی می‌شود. برای ایجاد تغییرات واقعی، باید کارخانگی به عنوان بخشی از اقتصاد به رسمیت شناخته شود و سیاست‌هایی برای تقسیم عادلانه‌تر این مسئولیت‌ها بین زنان و مردان طراحی گردد.

۳. نقش زنان کارگر در جنبش‌های کارگری چه قبل از ۵۷ و چه بعد از آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

قبل از انقلاب، زنان کارگر به ویژه در صنایعی مانند نساجی و فرش‌بافی حضور پررنگی داشتند و در اعتصابات و اعتراضات کارگری شرکت می‌کردند. آنان برای بهبود شرایط کار، افزایش

دستمزدها و کاهش ساعات کار مبارزه می‌کردند، اما به دلیل ساختارهای مردسالارانه در جامعه و حتی درون جنبش‌های کارگری، صدای زنان کارگر اغلب به حاشیه رانده می‌شد و خواسته‌های خاص آنان کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت. پس از انقلاب ۵۷، زنان کارگر با تغییرات سیاسی و اجتماعی پیچیده‌تری مواجه شدند. در سال‌های اولیه پس از انقلاب، برخی از زنان کارگر در کمیته‌های کارگری و شوراهای کارگری فعال بودند، اما با تثبیت حکومت جدید و تشدید سیاست‌های محافظه‌کارانه در حوزه جنسیتی، زنان کارگر با محدودیت‌های بیشتری روبرو شدند. قوانین جدیدی مانند تفکیک جنسیتی در محیط کار و محدودیت‌های شغلی برای زنان، باعث کاهش حضور آنان در برخی صنایع و محدودیت دسترسی به موقعیت‌های شغلی بالاتر شد. با این وجود، زنان کارگر در دهه‌های اخیر همچنان در جنبش‌های کارگری فعال بوده‌اند. در اعتصابات کارگری معلمان، پرستاران و کارگران صنایع مختلف، زنان نقش مهمی ایفا کرده‌اند. آنان نه تنها برای حقوق کارگری، بلکه برای برابری جنسیتی و بهبود شرایط زندگی خود مبارزه می‌کنند. زنان کارگر به دلیل تجربه‌های چندگانه ستم جنسیتی و طبقاتی، آگاهی عمیق‌تری نسبت به نابرابری‌ها دارند و این آگاهی را به جنبش‌های کارگری تزریق می‌کنند. با این حال، برای تحقق عدالت واقعی، نیاز است که جنبش‌های کارگری به مسائل جنسیتی و نقش زنان کارگر توجه بیشتری نشان دهند.

۴. به نظر شما چرا جنبش زنان کارگر در ایران نتوانست شکل بگیرد؟

شکل‌گیری یک جنبش مستقل زنان کارگر در ایران با موانع ساختاری، فرهنگی و سیاسی متعددی روبرو بوده است. اولاً، ساختارهای مردسالارانه و نگرش‌های سنتی در جامعه ایران، زنان را عمدتاً در نقش‌های خانوادگی و خانگی تعریف می‌کند. این نگرش‌ها باعث می‌شود که حضور

زنان در عرصه‌های عمومی، از جمله محیط کار و جنبش‌های کارگری، با محدودیت‌های جدی مواجه شود. بسیاری از زنان کارگر به دلیل فشارهای خانوادگی و اجتماعی، فرصت و امکان مشارکت فعال در جنبش‌های کارگری را پیدا نمی‌کنند. ثانیاً، قوانین و سیاست‌های دولتی نیز به طور مستقیم و غیرمستقیم مانع شکل‌گیری جنبش زنان کارگر شده‌اند. علاوه بر این، سرکوب جنبش‌های کارگری و اعتراضات اجتماعی توسط دولت، فضای امنی برای سازمان‌دهی زنان کارگر باقی نمی‌گذارد. ثالثاً، ضعف سازمان‌های کارگری در ایران نیز نقش مهمی در عدم شکل‌گیری جنبش زنان کارگر داشته است. بسیاری از این سازمان‌ها به مسائل جنسیتی و خواسته‌های خاص زنان کارگر توجه کافی نشان نمی‌دهند و بیشتر بر مسائل کلی کارگری تمرکز می‌کنند. این امر باعث می‌شود که زنان کارگر احساس کنند صدای آنان درون جنبش‌های کارگری شنیده نمی‌شود و انگیزه کمتری برای سازمان‌دهی مستقل داشته باشند. برای شکل‌گیری یک جنبش قدرتمند زنان کارگر، نیاز است که این موانع ساختاری، فرهنگی و سیاسی به طور جدی مورد توجه و چالش قرار گیرند.





تبعیض پنهان (آزار جنسی در دانشگاه)

آفرین نجفی زاده

خبر تعرض جنسی یک استاد دانشگاه به دانشجویانش در سال های متمادی، بار دیگر این معضل را به کانون توجهات بازگرداند. اولین پرسش این است که چگونه فردی با چنین سابقه ای در آزار دانشجویانش - به حدی که برخی قربانیان اظهار داشتند در دانشکده به رفتار نامتعارفش شهرت داشته - توانسته است سال ها بدون برخورد قانونی به کار خود ادامه دهد؟ روایات پراکنده ای از آزار جنسی در محیط های آکادمیک، اعم از دانشگاه ها و آموزشگاه ها، منتشر شده اند، اما به طور طبیعی موارد بسیاری نیز هستند که هرگز پیگیری یا رسانه ای نشده و به فراموشی سپرده شده اند. حتی در مواردی که رسانه ای شده اند، اغلب خبری از پیگیری قضایی نیست و قربانی تحت فشار قرار گرفته و از رسیدگی عادلانه محروم می شود.

آزار جنسی از دوره ای که زنان وارد بازار کار شدند به شکل مفهوم امروزی اش رسید. با آنکه آزار جنسی پدیده ای نیست که بتوان تاریخچه ی دقیقی برای آن مشخص کرد و تا آن دوره تعریف دقیقی نداشت اما سازمان (Alliance Against Sexual Coercion) (AASC)

یکی از اولین سازمان هایی بود که در دهه ۱۹۷۰ در ایالات متحده برای مقابله با آزار و بهره کشی جنسی در محیط کار و سایر فضاها تأسیس شد. این سازمان بر روی آزار جنسی زنان در محیط کار، خشونت جنسی و حمایت از قربانیان تمرکز داشت و برای اولین بار مفهوم آزار جنسی را به شکل رسمی مطرح کرد.

آزار جنسی در معنای کلی به هرگونه رفتار جنسی که از اختیار و اراده افراد سوءاستفاده کند، اطلاق می شود؛ اما آزار جنسی در محیط کار و دانشگاه تمایزهایی دارد.

در سال ۱۹۷۶، کترین مک کینن با ارائه استدلالی مبنی بر اینکه آزار جنسی نوعی تبعیض جنسیتی است، توانست تحت فصل هفتم قانون مدنی ایالات متحده، توانست آزار جنسی به کارمندان زن را محکوم کند. مک کینن آزار جنسی در محیط کار را با اصطلاح "این در ازای آن" توصیف کرد: مک کینن استدلال می کند، هنگامی که کارفرما، کارمند خود را در ازای مزایای شغلی یا در ازای توییح نکردن وادار کند به درخواست جنسی اش تن دهد. با

این استدلال آزار جنسی مانعی برای رشد زنان یا به طور کلی قربانی در محیط کار است و این نوعی تبعیض است. دادگاه این استدلال را پذیرفت و این اولین بار بود که آزار جنسی در محیط کار به عنوان یک مفهومی حقوقی جدید پذیرفته شد.

در ۱۹۸۰ دانشجویی با طرح اقامه دعوی در دادگاه فدرال مدعی شد که استادش نمره‌ی کامل درس را مشروط به برقراری رابطه جنسی کرده و در صورت تمرد دانشجو به او نمره‌ی پایینی خواهد داد. دادگاه در این دعوی نیز پذیرفت که پیشرفت تحصیلی که مشروط به تن دادن به پیشنهادهای جنسی است، مصداق تبعیض جنسی در آموزش است.

پس از آن، مفهوم "محیط کار خصمانه" در قوانین تعریف شد، که نه تنها آزار جنسی در قالب "این در ازای آن" را در برمی گرفت، بلکه هرگونه رفتار تهدیدآمیز، توهین‌آمیز یا تبعیض‌آمیز که بر عملکرد حرفه‌ای زنان تأثیر منفی بگذارد را نیز شامل می‌شد. به این معنا که زمانی که محیط کاری پر از آزارهای جنسی و تبعیض باشد، به گونه‌ای که بر عملکرد حرفه‌ای زنان تأثیر منفی بگذارد در این دسته بندی به شمار می‌رود.

آزار جنسی در محیط دانشگاه

برخی آزار جنسی در محیط دانشگاه را زیرمجموعه آزار جنسی در محیط کار می‌دانند، اما با توجه به تفاوت‌های موجود در روابط قدرت در این محیط، این استدلال همیشه صادق نیست. رابطه استاد و دانشجو یا کارمند دانشگاه و دانشجو را نمی‌توان دقیقاً به رابطه کارفرما و کارمند تعمیم داد. البته که جنبه‌های حقوقی آزار جنسی در قانون ایران هنوز روشن نشده و اغلب آزار جنسی به صرف تجاوز جنسی به رسمیت شمرده می‌شود و تفاوتی بین کارفرما و کارمند و دانشجو قائل نمی‌شود.

عملگرایی

حال باید تلاش کرد که آمار و ارقام و روایات آزار جنسی را در بستری معنادار و عملگرا بررسی کرد. فارغ از مسئولیت افراد در مواجهه با آزار جنسی، مقابله حقوقی و پیشگیری بوسیله‌ی آموزش، این موضوع دانشگاه‌ها را نیز به طور خود به خودی مسئول رسیدگی به موضوع می‌کند، چون منافع دانشگاه با آشکار شدن

هر جنبه منفی مختل می‌شود. وقتی از دانشگاه انتظار می‌رود هم حامی منافع قربانی باشد و هم حامی منافع متهم، این شرایط به سمتی می‌رود که کمیته‌های درون دانشگاهی شرایطی مشابه دادگاه ایجاد می‌کنند و این همان جایست که کمیته‌ها باید به سمت گزارش دهی و رسیدگی حقوقی سوق پیدا کنند، اما وقتی مدیران دانشگاهی که از همان اساتید دانشگاه هستند و خود ساختار قدرت در دانشگاه را تشکیل می‌دهند، این کمیته‌ها تنها به حراست از محیط دانشگاه روی می‌آورند. پاسخگو کردن متهمان نه از دل ساختاری از بالا بلکه از فهم جمعی دانشجویان که ذی‌نفع هستند می‌تواند بیرون بیاید.

همانطور که تجربه به ما نشان داده روایات قربانیان حتی وقتی مسکوت باقی نمانده‌اند و پا به رسانه باز کرده‌اند نیز راه دشواری تا رسیدگی حقوقی دارند و از طرفی از سوی دانشگاه‌ها شهرت اساتید و مدیران بر مناسبات با دانشجویان سایه افکنده، عموماً هیچ موضع‌گیری دقیقی گرفته نمی‌شود و رسیدگی جای خود را به فشار سیستماتیک بر قربانی می‌دهد. دانشگاهی که درکی از اولویت هایش ندارد و شناختی از نحوه‌ی ارتباط با دانشجو ندارد، رفتاری اقتدارطلبانه از خود نشان می‌دهد. در این شرایط نیز حتی اگر دانشجویی شکایتی ثبت کند پشت درب‌های بسته‌ی کمیته‌ها بررسی می‌شود، کمیته‌هایی که از افشای مسئله‌ی آمار و ارقام سر باز می‌زنند.

ماموریت اصلی در این موضوع ابتدا توافق جمعی جامعه و قانون در مقابله با آزار جنسی است. صادقانه‌ترین پاسخ برای ایستادن در برابر آزار جنسی ابتدا به رسمیت شناختن موضوع، درک پیچیدگی‌ها و تدوین ضوابط و در نهایت اجرای آن بوسیله‌ی ساختارهایی است که افراد ذینفع یعنی دانشجویان در آن مشارکت داشته باشند.

کنش

ارگان رسمی انجمن اسلامی دانشجویان
دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

من شنیدم که در زندان قرچک گفته بودند به
زندانیان بند ۸ (بازداشتی‌های خیزش مهسا) هر اندازه
که خواستند مسکن و آرام‌بخش بدهید. پوکساید،
کلونازپام، ترانکوپین و... مثل نقل و نبات توزیع میشد.
من اول نمی‌توانستم باور کنم که هر چند تا که
تقاضا کنی می‌دهند
به چرخ دستی داروهای اعصاب می‌گفتند: کالسکه شادی

قفس رابسوزان ...
#ویدا_ربانی

